کتاب نسب انبیاء و

تاریخ مختصر سلاطین غور و افغانستان

مؤلف : محمد نظر ایماق فیروزکوهی

۱۳۶۳

کتاب نسب انبیاء و

تاریخ مختصر سلاطین غور و غرجستان

مؤلف : محمد نظر ایماق فیروزکوهی

۱۳۶۳

مشخصات کتاب

نام کتاب = کتاب نسب انبیا وتاریخ مختصرسلاطین غور افغانستان.

نام مولف = محمد نظر ایماق فیروزکوهي.

تعداد صفحات = ۷۲ صفحه

سال چاپ = ۱۳۶۹ هـ . ش .

تیراژ = ۱۰۰۰ نسخه.

خطاط = محمد عیسی . یونسي .

ناشر = الحاج عبدالقیوم آمرنمایندگي ولایت کندز (جمعیت اسلامي افغانستان)



مولف کتاب

محمد نظر ایماق فیروزکوهی

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمهٔ مؤلف

سپاس مرخدای را عزوجل که پروردگار عالمیان است
و آفرینندهٔ دنیا وما فیها ونابودکنندهٔ آنچه در
آسمانها وزمین وعرش وکرسي ولوح وقلم .

هرکه را خواهد میبخشد وهرکه را خواهد عذاب
میکند، همه به ید قدرت اوست وسلطنت اورا زوال نیست
سعدی (رح) گوید:

ای کریمی که از خزانهٔ غیب
گبر وترسا وظیفه خورداری
دوستان را کجا کني محروم
توکه با دشمنان نظرداری

ودرود بی پایان به فرستادهٔ او حضرت محمد
مصطفی صلی الله علیه وسلم وهمچنان درود بر آل
واصحاب وی .

هرکس به زبانی سخن ازوصف توگوید
بلبل به غزلخواني وقمری به ترانه

خداوند تبارك وتعالی میفرماید:
(یا یها الناس انا خلقنکم من ذکروانثی وجعلنکم
شعوبا وقبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقیکم
ان الله علیم خبیر)

اگر تاریخ نویسان احوال گذشتگان را به رشتهٔ تحریر در آورده اند، در حقیقت یکی از احکام خداوند متعال را به جا آورده اند، زیرا نگارش همچو آثار که در برگیرندهٔ خوبیها و بدیهای نسلها و نژادهای گذشته میباشد، سرمشق و پند برای آیندگان قرار میگیرد.

نگارندهٔ رساله هذا با دانش قلیل ولی علاقهٔ زیادی که به کتب تاریخ، زبان دری، پشتو و عربي دارم، برخی ازین کتب را تحت مطالعه قرار دادم که حاصل آن همین رساله میباشد.

تا به کی باشم به نا پیدا کنار
من نمانم خط بماند یادگار

از دانشنا چیز خود از دانشمندان علم تاریخ توقع اصلاح نواقص را مینمایم و آرزومندم در صورت برخورد با اشتباهی به دیدهٔ اغماض بنگرند.

با احترام

محمد نظر ایماق فیروزکوهي
۶ / ۳ / ۱۳۶۳ھ . ش .

شجرهٔ نسب انبیاء

محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم

محمد (ص) بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن
عبدمناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤى
بن غالب بن فهربن مالك بن النضربن كنانه بن
خزيمة بن مدركه بن الياس بن مضربن نزار بن معدبن
عدنان بن اد بن مقوم بن ناحوربن تيرح بن يعرب
بن يشجب بن نابت بن اسمعيل بن ابراهيم خليل الر
حمن بن تارح بن ناحوربن ساروغ بن راعوبن فالخ
بن عيبربن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح بن لمك
بن متوشلخ بن اخنوخ بن يرد بن مهليل بن قينن بن
يانش بن شيث بن آدم (ع) .

هود علیه السلام

ابن عبدالله بن رباح بن الجارود بن عاد بن عوص
بن ارم بن سام بن نوح بن لمك بن متوشلخ بن اختوخ
بن يرد بن مهليل بن قينن بن يانش بن شيث بن
آدم (ع) .

صالح علیه السلام

ابن ماسح بن عبید بن حاجربن ثمود بن عابربن ارم بن سام بن نوح بن لمك بن متوشلخ بن اخنوخ بن یرد بن مهلیل بن قینن بن یانش بن شیث بن آدم (ع) .

لوط علیه السلام

ابن هاران بن آذر(پدر ابراهیم علیه السلام) یعنی لوط علیه السلام برادرزاده ابراهیم علیه السلام بوده است .

شعیب علیه السلام

ابن ضیفوربن عیفا بن ثابت بن مدین بن ابراهم بن تارح بن ناحوربن ساروغ بن راعوبن فالخ بن عیبربن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح بن لمك بن متوشلخ بن اخنوخ بن یرد بن مهلیل بن قینن بن یانش بن شیث بن آدم (ع) .

موسی وهارون علیهما السلام

ابنا عمران بن قاهث بن عازربن لاوی بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم بن تارح بن ناحوربن ساروغ بن راعوبن فالخ بن عیبربن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح بن لمك بن متوشلخ بن اخنوخ بن یرد بن مهلیل بن قینین بن یانش بن شیث بن آدم (ع) .

ذو الكفل علیه السلام

ابن ایوب بن موص بن زراج بن العیص بن اسحق بن ابراهیم بن تارح بن ناحوربن ساروغ بن راعوبن فالخ بن عیبربن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح بن لمك بن متوشلخ بن اخنوخ بن یرد بن مهلیل بن قینن بن یانش بن شیث بن آدم (ع) .

الیسع علیه السلام

ابن اخطوب بن العجون بن الیاس بن یاسین بن فنحاص بن العیزاربن هرون بن عمران بن قاهث بن عازر بن لاوی بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم بن آذربن تارح بن ناحوربن ساروغ بن راعوبن فالخ بن عیبر بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح بن لمك بن متوشلخ بن اخنوخ بن یرد بن مهلیل بن قینن بن یانش بن شیث بن آدم (ع) .

یحیی علیه السلام

ابن زکریا بن برخیا بن لدن بن مسلم بن صدوق بن حشبان بن داود بن سلیمان بن مسلم بن صدیقة بن

برحيا بن بلعاطه بن ناحوربن شلوم بن بهفاشاط
بن اينامن بن رحبعام بن سليمان بن داود بن ايشا
بن عويد بن عابربن سلمون بن نحشون بن عويناذب
بن ارم بن حصرون بن فارص بن يهوذا بن يعقوب بن
اسحق بن ابراهيم بن آذربن تارح بن ناحوربن سا-
روغ بن راعوبن فالخ بن عيبربن شالخ بن ارفخشد
بن سام بن نوح بن لمك بن متوشلخ بن اخنوخ بن
يرد بن مهليل بن قينن بن يانش بن شيث بن آدم .

يونس عليه السلام

ابن متي بن ماتان بن ملك رجعيم بن رحبعام بن
سليمان بن داود بن ايشا بن عويد بن عابربن سلمو
بن نحشون بن عويناذب بن ارم بن حصرون بن فارص
بن يهوذا بن يعقوب بن اسحق بن ابراهيم بن آذربن
تارح بن ناحوربن ساروغ بن راعوبن فالخ بن
عيبربن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح بن لمك
بن متوشلخ بن اخنوخ بن يرد بن مهليل بن قينن
بن يانش بن شيث بن آدم (ع) .

عیسی علیه السلام

ابن مریم بنت عمران بن ماشان بن العازر بن الیود بن اخنر بن صادوق بن عیازوزبن الیاقیم بن ابیود بن زریابیل بن شالتال بن یوحینا بن برشا بن امون بن میشا بن حزقا بن احازبن موشام بن عزریا بن یورام بن یوشافاط بن ایشا بن ایبا بن رحبعام بن سلیمان بن داود بن ایشا بن عوید بن عابربن سلمون بن نحشون بن عوینا ذب بن ارم بن حصرون بن فارص بن یهوذا بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم بن آذربن تارح بن ناحوربن ساروغ بن راعوبن فالخ بن عیبربن شالخ بن ارفخشدبن سام بن نوح بن لمك بن متوشلخ بن اخنوخ بن یرد بن مهلیل بن قینن بن یانش بن شیث بن آدم (ع) .

شجرهٔ نسب چهار یار کبار

حضرت ابوبکر صدیق رض

ابن ابوقحافه بن عامربن عمروبن کعب بن سعد بن هیثم بن کلاب . مربوط نسب حضرت خاتم

الانبیاء (ص) .

حضرت عمر فاروق (رض)

ابن خطاب بن نفیل بن عبدالعزی بن ریاح بن عبدالله بن قرطه بن زراح بن عدی بن کعب . مربوط نسب حضرت سیدالانبیاء (ص) .

حضرت عثمان ذوالنورین (رض)

ابن عفان بن ابوالعاص بن امیه بن عبدالشمس بن عبدمناف . مربوط نسب حضرت سیدالمرسلین (ص) .

حضرت علی کرم الله وجهه

ابن ابیطالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصي بن کلاب بن مرة بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهربن مالک بن النضربن کنانه بن خزیمه بن مدرکة بن الیاس بن مضر . مربوط نسب پیامبر اکرم (ص) . و آرامگاه ابدی شان درشهرمزار شریف افغانستان موقعیت دارد .

درسال (۱۳۳۱هـ) که اینجانب (مؤلف همین رساله) مامور احصائیهٔ نفوس ولسوالي قلعه ذال ولایت کندزبودم ، محترم حاجي الله بیرن قوم ترکمن

ساکن قریهٔ جنغا رق قلعه ذال، دلچسپي مرا به تاریخ گذشتگان وخصوصاً انبیا علیهم السلام مشاهده کرد یک تخته گراف رنگه به طول (۹۰) سانتي متروعرض (۷۰) سانتي متربرایم اهداء نمود.

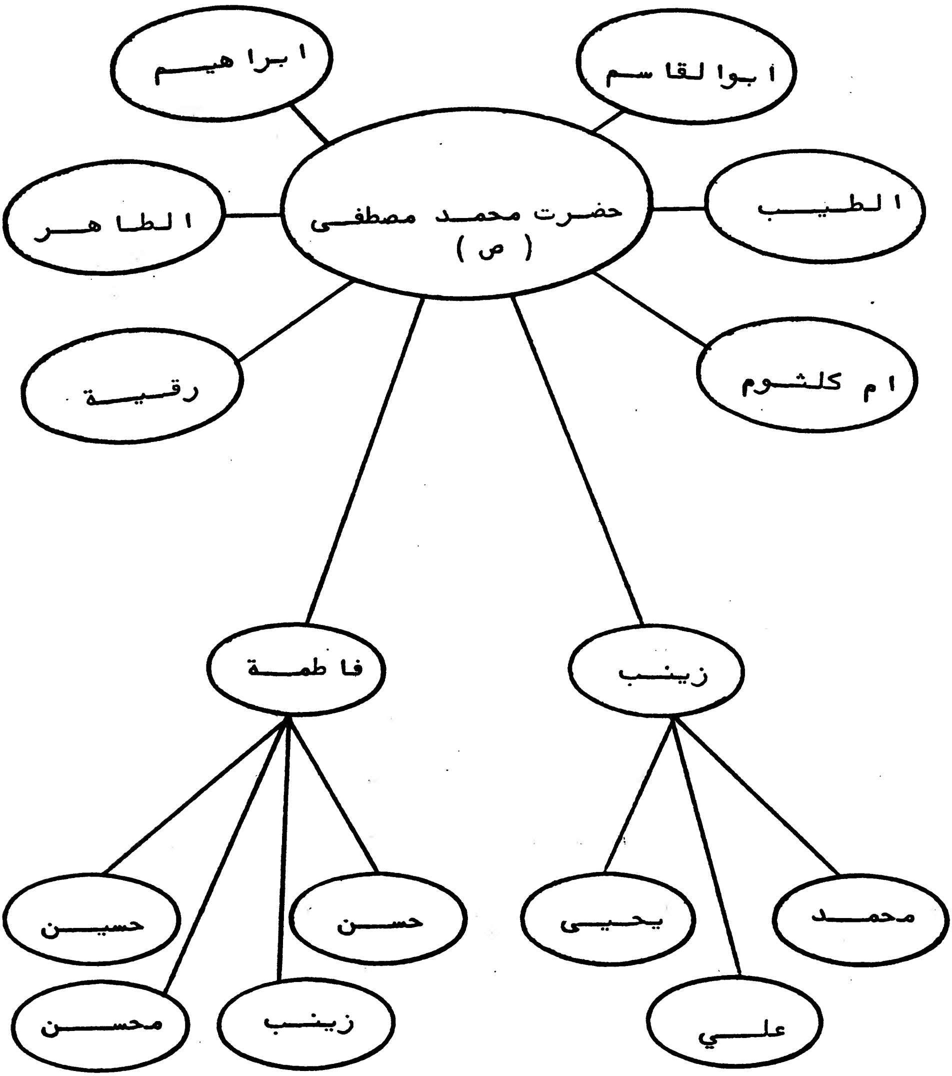
درین گراف شکل درختی ترسیم شده بود، که در حصهٔ تحتاني آن اسم آدم علیه السلام ودرحصه فوقاني آن اسم محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم به مشاهده میرسید. ستون فقرات میان این دواسم مملوبود از اسمای دیگروازین ستون وسطي شاخها وبرگهایی جدا گردیده که کاملاً واضح است این شاخها وبرگ ها به کدام نسب ارتباط میگیرند.

اصل کاغذ دبل بوده رنگ زمین آن آبي وبرگ هایی که نام پیامبران علیهم السلام ویاران آن حضرت صلي الله علیه وسلم نوشته شده به رنگ سبز وبقیه اسمای عادی به رنگ زرد مزین میباشد.

به اطراف گراف، آیات قرآنکریم نوشته شده ومرتب آن سید علي فکری میباشد. این گراف در سال (۱۹٤٦) میلادی درقاهره- پایتخت مصر- چاپ شده است ودرپایان نام محمد عبدالقادرخطاط تحریراست.

اکنون که مدت سي ودوسال میشود حاجي صاحب موصوف این گراف را برایم اهدا نموده است،آنرا درداخل یك چوكات چوبي قرار داده وروی آنرا شیشه گرفته ام که تاالحال نزدم موجود میباشد.
شجره‌ٔفوق به رویت آن درج این کتاب گردید •

فرزندان سیدالانبیاء صلی الله علیه وسلم



فرزندان نوح (ع) و تقسیم زمین به آنها

اکثر مؤرخین در ختم طوفان، سه پسر نوح (ع) را نام میبرند، که نخستین آنها سام، دومین شان یافث و سومین شان حام میباشد، که در (ص ۱۳- ۲۸) خورشید جهان و (ص ۱۷- ۱۹) طبقات ناصری جوزجانی تذکار یافته است.

اولاد و احفاد یافث به نامهای ترک، خذر، غز، چین، ماچین، بلغار، روس، مغول، تاتار، یاجوج، ماجوج، تنوتك، خلخ وسدسان میباشد. سرزمین شان اروپای شرقي یعنی شمال رود جیحون، سایبریا، مغلستان، چین، جاپان وکوریا میباشد وتا اکنون بدین اسماء مسمی میباشند.

شاهان مقتدر چون افراسیاب، چنگیزخان، امیر تیمورگورگان وشاهان ساماني فغفورچین نیز ازنژاد یافث (ع) میباشند. به (ص ۱۸۳) تاریخ کشکول سلیمي نیز اولادهٔ نوح (ع) را فوقاً توضیح داده است.

اولاد و احفاد حام بن نوح (ع)

به (ص ۱۵) تاریخ خورشید جهان منقول است، که نوح علیه السلام درخواب بود، شرمگاهش معلوم شد، یافث (ع) چون شرمگاه پدر را دید چشمان خود را بست تا چنان منظره را نبیند. هنگامیکه حام شرمگاه پدر را دید خندید، ولی حضرت سام (ع) پرده بالای شرمگاه پدر انداخت. نوح (ع) ازین کار مطلع گردید و به سام دعا کرد که همه پیغمبران از نسل تو پیدا شوند، و به حام دعا کرد که رنگ نژاد تو متغیر یعنی سیاه چهره شود و هیچ پیامبری از نسل تو پیدا نشود.

ازهمینجاست که خداوند تعالی همه پیامبران و پادشاهان عالیمقدار را از نسل سام به وجود بیاورد و از نسل حام پیامبری نفرستاده رنگ چهره آنها را متغیر ساخت. اهالی هند، سند، زنج، نوبه، کنعان، قبط، بربر، حبش، شرق افغانستان، جنوب کوههای همالیه، ممالک جنوب شرق آسیا و افریقای جنوبی از نژاد حام میباشند. البته درطول قرون در اثر لشکرکشیهای فارس، روم، چین، کوشانیها

یفتلیها ،مغلها ،با بریها و... باعث اختلاط اقوام ونژادها گشته ودرمیان نژادهای مذکورآمیزشهایی صورت گرفت .

اولاد واخفاد سام بن نوح (ع)

به (ص ۲۵ و ۲٦) تاریخ خورشید جهان ،تالیف شیرمحمد ابراهیم زی ، (ص ۱۸۳) تاریخ کشکول سلیمي چاپ تاشکند، (ص ۱۹) طبقات ناصری تالیف منهاج سراج جوزجاني واکثرمؤرخان دیگر، سام (ع) را بزرگترین فرزند نوح (ع) وحامل نورپیامبری دانسته اند، که به ولیعهدی پدرفایزگشت وازانبیای مرسل وانمود شده است . وی جد اکثرانبیای عظام وسلاطین کرام عرب ،شام ،روم ،فارس وعراقین است وپیامبر(ص) نیزاززمرهٔفرزندان وی اند.

کیومرث که شهرهای نینوا ،مداین،شام ،روم ، فارس ،اروپا ،خوزستان،لاو وآذربایجان را بنا نموده پدرسلاطین عجم است وسلطنت درعصراو تاعهدخیر البشرمسلسل ماند . کیومرث ،هوشنگ طهمورث ، ضحاك ماران،سوریها ،سامیها ،شنسبیان ،غوریان، چهارایماقها ،غلجیها ولودیها ازنسل حضرت سام میباشند.

ضحاک ماران

ضحاک بن علوان بن علاق بن غوض بن ارم بن سام بن نوح (ع) به (ص ۳۲۰) طبقات ناصری ثبت گردیده مدت پادشاهي وی یک ونیم روزکم یکهزار سال وانمود شده است . بقول تاریخدانان، پدرضحاک اروندا سب بن تازیوا ست که پدرکل عرب بوده است از ان جهت ضحاک را تازی نیزگویند. به (ص ۳۲۱) کتاب مذکور، موصوف را پادشاه هفت اقلیم گفته وهمچنان تذکرداده که وی ساحر وجادوگر بوده ونای یا تولهیی ساخته بودکه دارای هفت سوراخ بود وهفت سوراخ بهنام هفت اقلیم نامگذاری شده بود. اگر اقلیمی سرکشي وعصیان مینمود بههمان سوراخ مربوط علم سحرمیخواندکه همه بهقحط ووبا سردچار شده ونا چار تابع میشدند. ازجمله پدرخودرا نیزکشته است ،چنانچه طبقات ناصری گوید اروندا سب (پدرضحاک) پیرشده بود، سررا هش چاه حفرکرد پدرش بهچاه افتاده وهلاک گردید.

همچنان ضحاک را اژدها نیزگفتهاند، وآورده اند که همه طلسمها وبلاها ازاوبمیان آمده است. درشانه

هاى وى دوپاره گوشت ماننددومار بودكه هرروز مغزسردوانسان خوراك شان بود .

به (ص ۳۰) خورشيد جهان اشاره رفته است كه وى درزمان حضرت ابراهيم (ع) بوده كه مردم عرب اورا نمرود ومردم عجم اورا ضحاك ميگويند. دربابل مربوط عراق به دماغ اوپشه رسيده ودرا ططخرفارس آمده هلاك شده است . مؤرخان ضحاك را خواهرزاده، شداد نيزگفته اند.

به (ص ۱۳) كتاب سلطان شهاب الدين غوری،تاليف محمد ابراهيم شابت ،چاپ كابل (سال ۱۳٤٤هـ .) ازقول البيروني متذكرشده كه ضحاك ،جمشيدپادشاه رانابود ساخته وبيوراسب صاحب ده هزاراسپ آماده به زين همين ضحاك را توصيف نموده اند.

تاريخ افغانستان درشاهنامه تاليف احمدعلي كهزاددر(ص ٦۲) ازقول منوچهرپادشاه دودمان فريدون به نقل ازفردوسي چنين مينگارد.

به هند اندرآی وتوآتش فروز

همه كاخ سهراب كابل بسوز

سرازوى جداكن زمين رابشوى

زپيوند ضحاك وخويشان اوي

نباید که یا بد از تورها
که او ماند ه از تخمه اژدها

بسطام سوری

بسطام نام از اولاده، ضحاك ماران پادشاه هند وسند بوده است . فریدون بعد از قتل ضحاك برای محو بسطام لشکرکشي مینماید وبسطام با لشکر وقبایل خود به جبال شغنان (شمال افغانستان) مسکن گزین میشود، بعداً به تخارستان رفته چندی هم دربامیان بودوباش اختیار مینماید، بالاخر درکوهسار غوربه دامن جبال زار مرغ پناهنده میشود.

به ملاحظه، (ص ۳۲۳) طبقات ناصري ، با فریدون صلح کرده است . چنانچه به ملاحظه میرسد چهره، مردمان شغنان با نژادهای شنسبي وغوری مطابقت دارد که ازجمله عوامل متعدد میتوان از اختلاط نژاد میان ایشان یاد آورشده، ازهمین جهت برخي ازان ها تا همین اکنون شیعه مذهب باقي مانده اند.

نظربه یادداشتهای تاریخي ، ما دربرزوی دهقان (پسرسهراب ونواسه، رستم زال) ازشغنان بوده است.

سهراب ، پادشاه کابل ،

تاریخ افغانستان درشاهنامه ،تالیف احمدعلي کهزاد ،چاپ کابل (سال ۱۳٤٤هـ ۰) داستان تولدزال را چنین حکایت میکند:

درزمان منوچهرپادشاه ،سام جهان پهلوان بن نریمان - سپهسالارزمان منوچهر- کناردریای آمو درشهر ام البلاد بلخ زندگي میکرد،وی فرزندنداشت تایادگاری ازوبماند. هرصبح درمعبد اناهیتا (ناهید) بهبارگاه ایزدی بهنیایش میرفت وفرزندی آرزومیکرد،روزی دعایش قبول شد خداوند بهاوپسری عنایت فرمودکهموهایش سپیدوپوست بدنش مایل بهسرخي وسپیدی بود. ازان حیث او رازال نام نهادند. سام ازدیدن این چنین پسر ناامیدشد،دوباره بهمعبد ناهید برگشته ومشغول توبهواستغفارگناهان گذشتهٔ خویش گردید.

پهلوانان نوزادرا گرفته درپنجاه کیلومتری جنوب شهربلخ ،دور ازآبادی (درکوهالبرز) بهآشیانهٔ سیمرغ پرتاب کردند. پسرك همراه باچوچههای سیمرغ باگوشت شکارپرورش یافته وبزرگ شد.

سام از دوری فرزند رنج میبرد وخوابهای پریشان میدید، تا آنکه به کوه البرز به تلاش فرزندخویش رفت . سیمرغ از حال آشفته وپریشان جهان پهلوان دانست که پدرزال است وبه جستجوی فرزند خویش تپ وتلاش دارد. آمدن سام را به پسرش گفت . زال زبان سیمرغ وبچه هایش را میدانست وبا ایشان انس گرفته بود. ازینکه جدایی آنها برایش دشوارتمام میشد، حاضرنبود از آنها جدا شود، ولی سیمرغ برایش اطمینان میدهدوچنددانه از شاهپرهایش را به زال داده ومیگویدکه هرگاه مشکلی برایت پیش آمدیکی ازین شاهپرها را بسوزان من نزدت حاضرمیشوم.

بالاخرزال به سام سپرده میشودوجوانی برومند وپهلوانی معروف میشود. سام با پسرش به عزم شکار درمرغزارهای کابل می آید، که دران هنگام کوه شیردروازه وآسمایي وسمت جنوب کابل بالاحاروقول آب، قلعهء حشمت خان وسمت شرق، شمال وشمال لغرب اراضي سرسبز، همه وهمه منظره زیبایي را تشکیل داده بودند.

صائب - شاعرمعروف - درباره کابل چنین گفته است :

خوشا عشرتسرای کابل ودامان کهسارش
که ناخن بردل گل میزند دامان هرخارش

هنگامیکه زال وسام - به قصد شکار در مرغزار ها ی کابل میرسند، سهراب شاه کابل با سندخت خانمش وورودا به دختر زیبا یش دربار لاحصار کابل زندگانی شاهانه داشتند. اتفاقاً روزی زال، رودابه (دختر سهراب ،شاه کابل) را میبیند وعاشق او میشود، برای اینکه با وی ازدواج کند، پدرخودرا نزد منوچهر پادشاه روان میکند، تا اجازهٔ عروسی دختر سهراب شاه کابلستان را اخذ نماید. منوچهر به سام میگوید که سهراب از نژاد ضحاک اژدهاست ومن این وصلت را لازم نمیدانم، زیرا ضحاک قاتل جمشیدودیگر اجدادمن است، اگر ازدختر شاه کابل فرزندی به دنیا بیاید مملکت مرا برهم میزند.

سام پهلوان ازحضورمنوچهر نزد پسرخود آمده ازعدم قبول این وصلت حکایت میکند. غرورجوانی از یکسو وعشق آتشین رودابه از جانب دیگر اورا مجبور میسازد به پدرخویش میگوید که دردوره طفلي مرا ازنظرانداختي ومن به گوشت وخون مردار پرورش

یافتم، اکنون مانع ازدواج میشوی . فردوسي گفتار اورا چنین درقید نظم آورده است :

همیگفت اگرا ژدهای دژم ببایدکه گیتي بسوزدبدم
بخواهدکه این کابلستان خورد نخستین سرمن ببایدرود

لاجرم سام، زال را به حضورمنوچهرغرض قناعت اعزام میدارد. منوچهریک عده ازدانشمندان را.در دربارخودگرد آورده بودکه آنها را موبدان میگفتند وی ازانها مشوره خواسته، موبدان گفتند، ازین وصلت طفلی به دنیا آیدکه به مفاد شاه ایران زمین است وتوران ازوخرابیها بیندو وجهان پهلوان گردد .

همه این مزاوجت را فال نیک دانسته وبه شاه تبریک گفتند. بالاخره زال پس ازدشواریهای زیاد بارودابه دربار لاحصارکابل ازدواج مینماید.

پس از نه ماه ونه روز، دردولادت رودابه را می آزارد درین هنگام زال پرسیمرغ را دودمیکند، که سیمرغ حاضرشده وبه اوهدایت میدهدتا پهلوی شکم را پاره کرده وطفل را بیرون آرد، وی همچنان میکند. وقتیکه پسرتولد میشود، رودابه صدا میزند (رستم) یعني خلاص شدم یا ازدرد رهایي یافتم، دیگران گمان

میبرندکه طفل نوزاد نامگذاری شد، از ان جهت همه طفل را رستم گفتند تا آنکه نامش رستم شد. این رستم کابلی، با لاخر پهلوان روی زمین شد. سپس زال ورودابه با پسرشان (رستم) به سیستان رفته وبه زندگانی ادامه میدهند، تا آنکه زال در کوه از رمرغ غوروفات مینماید.

رستم زال (نواسه سهراشاه)

پسرزال جوانی بود نیرومند، شکل وقیافه اش به اصطلاح چهارشانه وآثار پهلوانی دروی نمودار واززوروقوت زیاد مغرور.

درشمال سیستان بنام کک کهزاد از طایفه افغان پهلوانی بود، که سام وزال چندین مرتبه باوی زورآزمایی نموده وعاجز شدند. وزال سالانه ده پوست گاو وزرسرخ برایش خراج میپرداخت.

زال درسیستان اعلان نمودکه مردمان نام کک کهزاد را نزد پسرمن نگیرند، اگرکسی گفت سرش را از تنش جدا میسازم. مقصدش این بودکه مبادا رستم خبرشده وبه جنگ او برود ودرفرجام کشته شود. از این

سبب دونفرپهلوان را بطورپهره دارشبا روزی با رستم تعیین نموده بود،تا نام کهزاد را نشنود.

این کک کهزاد یکهزارتن پهلوان مسلح ازلاچین، افغان وبلوچ داشت . فردوسي گوید:

نژادش زافغان سپاهش بلوچ
ابردشت خرگاه بگزیده کوچ
کک کوهزاد اژدهای نراست
که اززال وازسام جنگي تراست
هزاران سواران افغان گروه
زلاچین دلیران ابرگرد کوه
همه رزم دیده همه مرد جنگ
بران کوه مانند غران پلنگ

به روایت اصل شاهنامه،رستم با پسران همسن وهمسالش زورآزمایي میکرد،که یکی ازآنان گفت: اگراینقدرزورداری بروباکک کوهزاد درزورآزمایي کن،تا سالانه ده چرم گاوزرسرخ ازپدرت نستاند.

وبه روایت (ص ۲۹۲) افغانستان درشاهنامه،رستم بازارمیرود،قصه کک کهزاد دوخراج ده پوست گاوزر سرخ را میشنود،وقتیکه به خانه می آید زال(پدرش)

وسام (پدرکلانش) خواستار میشود،تا اجازه دهند وی به جنگ کك کهزاد برود. پدروپدرکلانش مانع میشوندومیگویندیکي دوسال صبرکن تواکنون جوان هستي ،هنگامیکه سستي قوت توتکمیل شد آنگاه این کاررا بکن ،ولی رستم این سخنان را نادیده گرفته وبه جنگ کك کهزاد میرود. درآنجا دونفر پهلوان را همراه با مهین بهزاد (برادرکك کهزاد) به قتل میرسانند،کك کهزاد ازوی امان میخواهد وخراج گذشته را مستردکرده ازقبول خراج درآینده ابا میورزدوزندگاني خودرا غنیمت میشمارد.

رستم شهرت پهلواني حاصل میکندوبالاخره با تهمینه (دخترشاه سمنگان) ازدواج مینماید که از ثمره ازدواج شان طفلی به دنیا می آید به نام سهراب ، افراسیاب با مکروحیل گوناگون سهراب را درعالم ناشناسي به جنگ رستم میفرستدبالاخر ازدست پدرکشته میشود.

زندگاني رستم درین رساله ازان جهت درج شد که ازطرف ما دربه نژاد ضحاك ونبا یرسام پیغمبر میرسد.

برزوی دهقان «نواسهٔ رستم»

سهراب پسررستم به منظوررسیدگی ازوضع مال ـ داری وارد شغنان بدخشان میشودودرانجا با دختر یکي ازسرکردگان منطقه بنام (شیروی) ازدواج می کندوپس ازمدتی خودش دوباره برمیگردد. هنگام بازگشت برای زن خودیك حلقه انگشترویك عددمهر میدهدومیگوید اگرازما پسری به دنیا آمد مهررا برایش بده واگردختری به دنیا آمدانگشتررا برایش بده تا نزدش یادگاربا شد،بالاخر ازین زن شغني یك پسرتولد میشودکه نامش را (برزو) میگذارند وی پس ازگذشت سالها به سن جواني میرسدوبه کشت وزراعت مشغول میشود.

افراسیاب (پادشاه توران)که ازدست رستم شکست خورده بود،وارد شغنان میشود،اندام وهیکل برزوخوشش می آیدواورا درزمره،عساکرخود شامل میکند. برزو امتحانات جنگي را به خوبي سپری مینماید وپس ازاندك زماني منصب سپهسالاری لشکر افراسیاب را به دست می آورد. افراسیاب اورا در جنگ علیه رستم تشویق وترغیب مینماید وپس از

دادن انعامات فراوان میخواهد اورا به جنگ رستم بفرستد، ولی برزو به این کار رضایت نشان نمیدهد

خلاصه به هرشکلی که بود، افراسیاب برزورا در مقابل رستم میفرستد، میان هردویشان نبرد در میگیرد ودرلحظه یی که نزدیک بود برزو از دست رستم کشته شود، مادر برزو صدا میزند، برزورا نکشی او نواسه تو وپسر سهراب میشود، تا آنکه مهر سهراب را نشان میدهد واز جنگ اورها یی میيابد. افراسیاب با زهم نا کام شده وبه توران زمین برمیگردد.

ماهوی سوري

افغانستان درشاهنامه، تالیف احمدعلي کهزاد در (ص ۳۹۳ - ٤١١) خود چنین حکایت میکند، که ماهوی سوری یکتن از رجال انقلابي (سور) از ولایت غور بوده. درزمان خلافت حضرت علي کرم الله وجهه به حیث والي مقتدر خراسان درشهر مرو بودکه سپاه ولشکر فراوان وپیلان جنگي بسیار داشت. یزدگرد پادشاه ساساني به امر ماهوی سوری توسط آسیابانی درشهر مروکشته میشود.

احمد علي کهزاد، مورخ شهیرما در (ص ۳۹٤) افغانستان درشاهنامه، چاپ کابل، چنین مینویسد:

یکی ازنقاط باستانی کشورکه سي ویك سال قبل یعني درسال (۱۳۲۳هـ ۰) به دیدن آن موفق شدم، خطه، جهانگشایان وپهلوانان بزرگ تاریخ است ۰ (سور) و (غور) یکي تا دهلي ودیگر آن تا مرو سرگذشت تاریخي این گوشه را خلاصه میکند۰ (سور) به طورنقطه درمیان غورخطه یی است، درجنوب غربي افغانستان وجنوب شرقي ولایت هرات، بین مجرای وسطي هریرودوخاشرود، میان فیروزکوه وگلستان ونوزاد، پنجپاره کوههای این علاقه کوهستاني وتپه زاررا منهاج سراج جوزجاني ازرأس سیات جبال عالم گفته که درزبان زدعوام به (پنج شاخ) مشهوراست ۰

غوربه همان اندازه که درتاریخ وافسانه ها شهرت دارد، به همین مقدارا مروز ازخاطرها فراموش شده است، که علت آن یکي خرابکاری چنگیزودیگری عدم موجودیت راههای موتررواست ۰ازین گذشته موقعیت جغرافیایي وکوهستاني غورطوری است

که از چها رطرف محصورما نده وبا خارج تماس کمی دارد. فقط درین (۲۵) سال اخیریکی دوسرک موتر روبدا نصوب کشیده شده است،که از راه سرای افغا ـ نستان (چغچران) ـ مرکزموجوده ـ تا(گزپام) (۱۲۸) کیلومترروتا (تیوره) مرکزقدیم غور (۱۸۵) کیلومترمسافه دارد. سرك دیگرآن ازطریق (شیندند) به بعضی ازمناطق آبادانی آن ولا ـ یت رفته است .

همانطورکه داستانهادرمورد آغازجهانبانی شاهان غور،ازقبیل امرای گرجستان ،سامانیان، گردیزیان وغیره به شاهان اولیه تاریخ مانند جمشید،ضحاك وفریدون میپیوندد،درغورهم اصل نژادبداستانی به فریدون وضحاك تماس میگیرد.

چنانکه قبایل آریایی ـ مخصوصاً قبایل افغا ـ نستان ،ایران وهند ـ درصفحات شمال ،ماحول فرغانه ودامنه های پامیرفرامیرسد،جنگهای فریدون وضحاك ازنقاطی موسوم به شغنان،شنقان شنگان وتخارستان شروع میشودوازین نقاط برخی قبایل وعشایربافریدون بطرف غرب بامیان

وگرجستان میروند، سپس به طرف جنوب غرب غور پراگنده میشوند.

درمیان پهلوانان وسربراوردگان سوروغور پهلوانان سوریرشاهان غورمقدمترا نند،اسلاف عشا یرسوری درجنگهای فریدون (تریوتون) آپتین وضحاک - که شاهنامه آنانرا ازجمله اسلاف دودمان سهرا بشاه کابل میدانند - بعد از یک سلسله جنگ وستیزدوباره به طرف غرب وجنوب غرب کشورپراگنده شدند. مولف طبقات ناصری می گویدکه اولاده ضحاک ازجبال شنقان، شنگان وشغنان برامده به تخارستان، بامیان وگرجستان آمدند وسپس درسرزمین غوردرناحیه هزارچشمه درپای کوه زارمرغ ومندیش رحل اقامت افگندند.

درنزدیکي چهل ابدال که معروفترین وبلند ترین قلعه آن سامان است، معبرتنگی وجوددارد موسوم به (چهک) وکوهی درنقطه شمالي آن جلب توجه میکندکه آنرا کوه سوریا سوری مینا - منده. دامنه این کوه با چشمه سارها وگلهای وحشي وسبزه زارهای طبیعي پوشانیده شده است واین

ناحیه را هزارچشمه گویند. محتملاً اجداد سوری در همین مکان فرود آمده اند و بسطام سوری - که فردوسی اورا (سرغوریان) میخواند - پهلوان پیل تنی بود که یاد بود او و خاطره تو طن قبایل سوری وغوری را در آغاز عهد اسلامی به یاد میدهد.

فردوسی گوید:

سرغوریان بود بسطام شیر

که او پشت پیل آوریدی بزیر

بدین ترتیب از ناحیه غوریک تعداد پهلوانان پادشاهان وسلاطین مقتدروجهانگشایان برخواسته اند. بامیان، فیروزکوه، تمران، تیوره، شهرک، غزنه وهرات مرکزشان وشغنان، تخارستان، بلخ مرو، نیشاپور، سرخس، گردیز، کابل، لغمان ملتان، پشاور، لاهور، چترال، لکنهو، پنجاب، دهلي وغیره از جمله مربوطات شان بوده است.

شنسبان

دودمان ضحاك ماران ورجال غور، یکی بعد از دیگر حکمروایي کردند، تا دین مبین اسلام ظهورنمود

پس از گذشت سالها، درزمان حضرت علي كرم الله وجهه به این خطه رسیده. درین هنگام قبیلهٔ دیگری به نام (شنسبیان) - که جد آنها شنسب بن خرنگ بود - روی کار آمدند. این قبیله از نام شنسب مشهور به شنسبي شدند. ایشان درزمان خلفای بني امیه تحت تأثیر نیامده واز دوستداران خاندان نبوت بوده واز حضور خلیفهٔ چهارم لواء ومنشوری به دست آورده بودند. بعد از شنسب هرکدام آنها که فرمانروایي غوررا به دست میگرفت، همان لواء ومنشور به او سپرده میشد.

امیرفولاد شنسبی

امیرفولاد یکي از فرزندان ملك شنسب بودکه اطراف جبال غوربه تصرف او بود. برای ازبین بردن بني امیه با ابومسلم خراساني معیت حشم غورکمکها وفداکاریها نموده ودرآباداني قلعهٔ مندیش کوشیده است.

به (ص ۳۲٤) طبقات ناصری، بعد از امیرفولاد، بنجي نهاران را منحیث شاه غورتذکرداده است، ولی

به (ص ١٤ – ١٦) پته خزانه، پسرا میرفولاد به نام
امیرکروورونواسه اش امیرناصرراپادشاه غورگفته
است. خود امیرکروردرجنگ فوشنج هرات درسال
(١٥٤ ه.) شهید شده است.

بنجی نهاران

درغوردوخاندان بود، به نام شیشانیان ودیگر
شنسبیان. هرکدام ازین خاندانها ادعای امارت
مینمودند، تا آنکه بزرگان اتفاق نمودند، تا از
خاندان شنسبي بنجي نهاران وازخاندان شیشاني
شیث بن بهرام را به نزد خلیفه برند، تا یکي ازانان
را تعیین نماید. همان بودکه هردورا به دربار
هارون الرشید بردندکه درآنجا بنجي نهاران به
حیث امیروشیث سپهسالارتعیین گردیدند.

در(ص ١٥٥) تاریخ مختصرافغانستان، دورهٔبنجي
درسنه (١٧٠ ه.ق.) قیدگردیده است.

ملک محمدسوري

این پادشاه باسلطان محمودغزنوی جنگها کرده

وبنا لاخره درقلعه آهنگران محصورشده همراه با پسرش (شیث) به اسارت سلطان محمودافتاده اورا به غزني آوردند، ولی ازینکه نمیخواست اسارت را قبول کند ذریعهٔ زهری که درزیرنگین انگشترخودتعبیه کرده بودوآن را بطوراحتیاطی همیشه باخودداشت خودکشي کرده.

ملک ابوعلی بن محمد سوری

ابوعلي بن محمد سوری ازطرف سلطان محمود غزنوی به جای ملک محمد سوری فرمانروای غور مقررشده وروابط خودرا باغزني برقرارساخت.

وی به ملک غزني باج وخراج میپرداخت، تاآنکه درمقابل امیرعباس شکست خورده وسلطنت غوربه امیرعباس انتقال یافت.

امیرعباس بن شیث

امیرعباس بن شیث علیه ابوعلي قیام کردوملک غوررا متصرف شد، باج وخراج غزني را قبول نکرد شخصی بیباک وظالم بودودرعلم نجوم دسترسا داشت

درمندیش به جای قلعهٔ بسطام قلعه جدیدی ساخت که دوازده برج داشت ودرهربرج سي کلکین جا بجا شده بود، درجات نجومي را با آن اندازه میگرفت.

دردورهٔ هفت سال پادشاهي او وبا ران نشد، قحطي پدید آمدوحیوانات ومردم غورنابود شدند.

مردم ازظلم او به ستوه آمده وبالاخربه سلطان بهرام بن محمودغزنوی شکایت بردند، تا آنکه دراثرلشکرکشي سلطان بهرام، امیرعباس به اسارت درآمده ودرغزني محبوس گردید. ومطابق میل اهالي غورامیرمحمدبن عباس فرمانروای غور تعیین شدوبامردم احسان نمودوباج وخراج غزني را پرداخت، تا آنکه به مرگ خویش وفات یافت.

ملک قطب الدین حسن

این پادشاه بن حسن بن عباس بن شیث بن محمود سوری بن بنجي نهاران بن امیرفولادبن شنسب مي باشد. قلعهٔ فیروزکوه را تعمیرنموده وکارهای خوبی انجام داد، بالاخره ازدست باغیان حدود غور در سال (٤٩٣) به قتل رسید.

ملک عزالدین

این پادشاه هفت پسر داشت، به نامهای قطب الدین محمد، سیف الدین سوری، علاوالدین جهان سوز، بهاوالدین سام، شهاب الدین محمد، شجاع الدین علي وفخرالدین مسعود.

وی با مردم غور اخلاق نیکوورویه خوبی داشت ومردم درسایه او زندگي آرامی داشتند. همچنان وی با سلطان سنجر وسلجوقیان نیز روابط دوستانه داشت.

ملک قطب الدین

وی پسر دوم عزالدین حسین بود. پس ازانکه به قدرت رسید، مناطق غوررا میان برادران خویش تقسیم کرد. پس ازمدتی میان او وبرادرانش شکر رنجي پدید آمد وازین سبب به غزني رفته ودر آنجا اقامت گزید. چون جوانی سخا وتمند ومودب بود، مردم غزني گرد اوفراهم آمدند، مگر حسودان به زودی خبرا ورا به شاه غزني بردند.

بهرام شاه غزنوی به طور مخفیانه اورا زهر داد و درسال (٥٤١ هـ ٠) بشهادت رسانید و از همینجا مخالفت غوریان وغزنویان آغاز یافت .

بهاؤالدین سام

هنگامیکه ملک قطب الدین مناطق غوررا میان برادران خویش تقسیم نموده بود، مناطق مندیش درتحت فرمانروایي بهاوالدین سام قرار داشت پس ازمرگ قطب الدین ،بهاوالدین برادرش به فیروزکوه آمد وبا دخترملک بدرالدین ازدواج کرد که وی ازخاندان شنسبي بوده.

وی برادرخود ـ سلطان حسین ـ را بجای خود درفیروزکوه گذاشته وخودبا لشکرفراوان جهت خونخواهي برادرش بصوب غزنی درحرکت شده. ولی به حصهٔ گیلان نرسیده فوت نموده.

ملک شجاع الدین

این ملک درولایت جرماس غورحصه داشت ودرعهد سلطان غیاث الدین سام مناطق بست، ارزگان

وغزني به او سپرده شده بود. دروقت سلطان معزالدين محمد برادرغياث الدين سام زمين داور به او داده شد. بعد ازشهادت معزالدين محمد ازدست پسران غياث الدين به قلعهء گرجستان محبوس گرديد.

سلطان سيف الدين سوري

اين پادشاه به اتفاق علاوالدين حسين برادرش غرض خونخواهي قطب الدين حسين به غزني حمله كرده وشهرغزني را متصرف شده. بهرامشاه به طرف هندگريخت وعلاوالدين برادرسيف الدين به غور آمد.

مردمان شهرغزني درموسم سردزمستان به بهرامشاه پيام فرستادندكه راه غورمسدودگرديده است وسيف الدين سورى با سيد مجدالدين ـ كه ازموسوى لوگربودودردربار سيف الدين به حيث قاضي القضاة ايفاى وظيفه مينمود ـ با يك عدهء كمى ازغوريان باقي مانده اند، شما آمده وتخت غزني را صاحب شويد، ما مردم شهرغزني با شما

همکار هستیم .

بالاخره بهرامشاه با لشکر افغان غلجي به غزني حمله کرده وسیف الدین سوری وسید مجد الدین لوگری را بالای اشتری سرچپه سوار کرده ، بعداً زتشهیر میان شهر وبازار به قتل رسانید ونعش شان را به دار آویخت .

سلطان علاؤالدین جهانسوز

سلطان علاوالدین جهانسوزجهت خونخواهي برادرانش هریک ملك قطب الدین وملك سیف الدین سوری علیه بهرامشاه غزنوی اعلان جنگ نمود .

بهرامشاه ذریعه قاصدی خبر فرستاد ، که ای پسر کوهسار به ملك خویش برگرد ، تاب وقوه لشکرمرا نداری ، من پیل دارم که لشکرغوررا زیرپا میکنند .

علاوالدین به نام خرمیل دوپهلوان داشت یکی خرمیل سام حسین ودیگری خرمیل سام بنجي ، وی به جواب بهرامشاه نوشت که من عقاب کوهسار هستم اگر توپیل داری من خرمیل دارم ، توبرادران مرا

مظلوما نه کشتي ومن تا انتقام آنان را نستانم آرام نگیرم.

بالاخر جنگ شروع شد و پیلان آمدند، دو پهلوان خنجر و شمشیر به دست گرفته وارد میدان شدند، اولي خنجر به شکم فیل زد که شکم فیل پاره شد و مرد، دومي نیز همین کار را کرد ولی فیل بر روی او افتاد که هم فیل هلاك گردید و هم درا شر سنگیني فیل خرمیل جان داد. سپس علاوالدین شخصاً وارد میدان شد، وی عادت داشت که بالای زره خود تکه‌ای اطلس سرخ میپوشید تا اگر زخمي شود، آثار خون نمایان نگردد و لشکر او از شر دیدن خون به شکست مواجه نگردند.

خلاصه بهرامشاه با لشکر با قیمانده‌ خود به طرف هند فرار کرد و علاوالدین که طبع شعری داشت به مطربان هدایت داد، تا ذریعه‌ٔ چنگ و چغانه به سرودگری بپردازند، این ابیات از وست:

جهان داند که سلطان جهانم

چراغ دوده‌ٔ عباسیانم

جو برگلگونه‌ٔ دولت نشینم

یکي باشد زمین و آسمانم

همه عالم بگیرم چون سکندر
به هرشهری شهی دیگرنشانم
بران بودم که با اوباش غزني
چورودنیل جوی خون برانم
ولیکن کهنه پیرانندوطفلان
شفاعت میکند بخت جوانم

وی پس ازانکه شهرغزني را به تصرف درآورد، آنچه ازخزاین وجواهرقیمتي بود، همه را به فیروزکوه بردوشهرغزني را هفت شبانه روزوبه قولی هشت شبانه روزآتش زد، به جزازمقبره، سلطان محمود و سلطان مسعودوحکیم سنایي دیگراستخوانهای همه شاهان غزني را ازقبوربیرون آورده بسوزانید وعوض سید مجدالدین لوگری همه سادات غزني را یک یک توبره خاک به گردن آویخته به فیروزکوه کشیدوسپس همه را کشته، به روزهشتم یا نهم باسر-کردگان غوربالای قبربرادران خویش رفته جامه عزاداری پوشیدومدت هفت شبانه روزختمها وخیرات ها کردواجسادبرادران خودرا ازخاک کشیده به داخل صندوقها جابجا کردوبه غورانتقال داد.

وی صاحب اختیارات همه غورات ،با میان وتخا ـ
رستان گردیدوبه تخت فیروزکوه نشست وبرادرزاده
های خودهریک غیاث الدین ومعزالدین معروف
به شهاب الدین راکه درجبین شان علامه شجاعت
ودلاوری هویدا بوددرقلعه وجیرستان دورازفیروزکوه
محبوس گردانیدوهمه روابط شاهان غوررا که با
سلطان سنجرـ ازقبیل تجارت اسلحه ومراودات دیگر
دوستانه ـ داشتندقطع نمود،تاآنکه مناسبات وی
با سلطان سنجربه تیرگي رفت وسلطان سنجربه
غورحمله نموده علاوالدین را اسیرنمود،امانسبت
اینکه سلطان سنجرازغزهای نوواردتوران زمین
هراس داشت اورادوباره رها نموده با خزاین وگله
های اسپ واشتررمه های بیشماررجانب غورفرستاد
تااینکه سلطان سنجرازدست غزها ضعیف وناتوان
شده وهمه دارایي های وی به غوریان وعلاوالدین ما ـ
ند،علاوالدین نیزفوت نمودوپسرش سیف الدین
به جای اوپادشاه شد.

سیف الدین بن علاءُ الدین

بجای پدرش به تخت شاهی تکیه زد. عدل ،دادو جوانمردی آغاز کرد واز کسانیکه درزمان پدرش مظلوم واقع شده بودند عفوخواست ویك مسلمان سني وبا شریعت آراسته گردید، طبقهء ملحدرا همه از تیغ کشید وپسران کاکای خود غیاث الدین ومعزالدین را از حبس رها ونوازشها کرد، تا آنکه درجنگ غزان به دست سپهسالارخویش (شیث) کشته شد وغیاث الدین سام پسرکاکای او ونظربه پیشنهاد مردم غور جانشین وی تعیین گردید.

سلطان غیاث الدین

هنگامیکه سیف الدین به پادشاهی رسید و پسران کاکای خودرا از حبس رها ساخت ،معزالدین که برادرخورد غیاث الدین بودنزدکاکای خود ملك فخرالدین به بامیان رفت ووقتیکه سیف الدین به قتل رسید ومردمان غورغیاث الدین پسرکاکایش را جانشین وی تعیین کردند،معزالدین نیزازواقعهء قتل پسرکاکایش وپادشاه شدن برادرش خبرشدو

به اجازهٔ ملک فخرالدین مسعود از بامیان وی اردفیروزکوه شد و سپهسالار مقرر شد. ابوالعباس شیث که سیف الدین را به قتل رسانیده بود نیز مغرور نه به خدمت غیاث الدین پیوسته بود. هردو برادر نقشهٔ قتل ابوالعباس را که قاتل پسر کاکایشان بود مهیا کردند و به دربان درگاه هدایت دادند وقتیکه ابوالعباس شیث وارد مجلس میشود، اگر معزالدین دست به کلاه خود برد سراورا توسط شمشیر از تنه اش جدا سازد و بالاخره همچنان کردند. ابوالعباس کشته شد و سران لشکری و کشوری ظاهراً و باطناً با غیاث الدین ملحق شدند.

ملک فخرالدین بامیانی که برادران دیگرش فوت نموده بودند و خود را بزرگ و وارث ملک غورات و بامیان میدانست پلانی مرتب نمود تا به معاونت سپهسالار قماج (حکمران سنجری بلخ) وجلال الدین یلدز (حکمران هرات) به غور حمله و آنجا را تصرف کند.

چون یلدز به غور نزدیکتر بود، اول ترا زهمه عازم غور شد، تا این فتح به نام او تمام شود.

غیاث الدین با معزالدین ولشکرغوردربرابر لشکرا وقرارگرفتند واورا شکست دادند. همچنان این دوبزادرپس از نبردی سخت لشکرقماج را شکست داده، خودش را دستگیرکردندواورا به قتل رسانیده سراورا به ملك فخرالدین ارسال داشتند. بالاخره ملك فخرالدین را نیزدستگیرکرده باخودآوردند وا حترامانه به تخت غورجلوس دادندوهردوبرادر کمربسته پیش روی تخت اظهارخدمتگذاری نمودند ملك فخرالدین که ازشرم وحیا نادم گشته بود به دشنام دادن آغازکرد. سپس هردوبرا درعفو خواسته تا یك منزل همراه باکاکای خود به طرف بامیان رفتند، بعداً اورا مرخص نموده وخوددوباره برگشتند.

پس ازانکه پیروزمندانه به فیروزکوه برگشتند دربعضی ازحصص غورکه برخی ازمردم بغاوت نموده بودندهمه را تابع ساختند. درین هنگام جلال ـ الدین یلدزدرهرات کشته شدویکی ازغلامان سنجری بنام بهاوالدین طغرل هرات را تصرف کردوبه ظلم آغازنمود، مردم هرات به سلطان غیاث الدین

شکایت کردند. وی درا شر درخواست مردم، هرات را نیز فتح کرد، بعدا با دختر سلطان علاوالدین جهان سوز که جوهر ملک نام داشت ازدواج نمود.

پس از چندی به فتوحات دست زد وولایات تالقان، گرجستان، وغزني را که به تصرف غزان بود، فتح نمود. معزالدین برادرش که به حیث سپهسالار اجرای وظیفه مینمود به تخت محمودی تکیه زد وغیاث الدین دوباره راهي غور شد.

سال دیگر خراسان ونیشاپور را ازدست علاوالدین خوارزمشاه فتح کرد وملک ضیاء الدین محمد ابي علي شنسباني داماد خویش را در خراسان ونیشاپور تعیین کرده مراجعت نمود. بعدازان مروسرخس را فتح نمود ومرورا به ملک نصیرالدین خرنگ وسرخس را به پسرعم خود، ملک تاج الدین پسرملک فخر-الدین مسعود تسلیم نمود وخودش با عده یی از علما وفضلا به مرکز خلافت رفت.

ازینکه فتوحات وی به همکاری سپهسالار معزالدین محمد که درهند به نام شهاب الدین مشهوراست بیشي گرفت، چندین مرتبه از خلفای عباسي لواء

وانعام دریافت نموده.

حدود ملك وی از شرق تا دهلی وچین از غرب تا عراق، جنوب غرب تا دریای هرمز وزاهدان امروز ایران واز شمال تا دریای جیحون وسعت داشت.

درتمام قلمرو مروبه نامش خطبه خوانده میشد، مسجد جامع هرات ومنار جام که (٦٣) متر ارتفاع دارد از یادگارهای بنای اوست.

هنگامیکه بنای مسجد جامع هرات را آغاز کردند چون روزانه کار میکردند، فردا میدیدند که بنای دیروزه ویران شده است، چندی چنین سپری شد تا آنکه یکی از اولیای هرات به سلطان غیاث الدین گفت که زیارت کاك بابا درسرکوه است، آنرا باید به شهر انتقال دهید، بعد از ان مسجد آراسته میگردد از ان حیث زیارت کاك بابا را به شهر انتقال دادند وبنای مسجد به صورت درست آغاز یافت وبه پایه اکمال رسید. که بعد از گذشت چندین سال مسجد مذکور از طرف شاهرخ میرزا وگوهرشاد بیگم دوباره تحت ترمیم وکاشیکاری قرار گرفت.

سلطان غیاث الدین غوری یکی از جمله بزرگترین

سلاطین مشرق است. وی شخص علمدوست، مهربان و عادل بود، دردربار وی دانشمندان وعلما فراهم آمده بودند، چهل وسه سال پادشاهی کرد وبه عمر (٦٣) سالگی درسال (٥٩٩ ه.) درشهرهرات چشم از جهان پوشید ودرهمان مسجد جامعی که خودش بنا کرده بود، مدفون شد.

وی درنخست مذهب کرامیه داشت، درا واخر به اتفاق قاضي وحیدالدین یك شب حضرت امام شافعي (رح) را درخواب دید، که او وقاضي موصوف در عقب امام شافعي (رح) نماز میگذارند، از ان حیث هر دویشان مذهب امام شافعي (رح) را قبول کردند.

سلطان معزالدین برادرش نیزمذهب کرامیه داشت، اما وقتیکه درغزني به سلطنت رسید، مذهب مهذب امام ابوحنیفه (رح) را قبول کرد.

پایتخت زمستاني سلطان غیاث الدین گرمسیر زمینداور ومرکزتابستاني اوفیروزکوه بود.

ازمشاهیرعلما ودانشمندان دربار وی قاضي وحید الدین خان، صدرالدین کرامي نیشاپوری، قاضي القضاة معزالدین هروی وقاضي شهاب الدین

ارمابادی بودند. وزیران او شمس الملک، شرف الدین قزداری، عبدالجبار گیلانی، مجدالملک دیوشاری، عین الملک سوریانی، ظهیرالملک سنجری وجلال الدین دیوشاری بودند.

سلطان معزالدین

معزالدین محمد بن بهاوالدین سام بن عز-الدین حسین، از طرف پدرومادربه خاندان غوری های شنسبي ونژاد ضحاک تاسام پسر نوح (ع) می رسد. اصل نام وی محمد غوری است، که درتاریخ رشیدیه به نام سلطان محمد غوری فاتح ملتان وتیراونمودشده ودرجنگ غزها - که طبقه‌ماندار بوده ودرزمان سلطان سنجر ازشمال جیحون آمده و سبب ازبین رفتن اوگردیده بودند - فاتح شد. همچنان درزمان سلطنت برادرش سلطان غیاث الدین غوری سپهسالاروی بود، بدین ملحوظ لقب معزالدین راکمایي نموده بود.

ازینکه بعدازسلطان محمود غزنوی مناطق زیادی رابه دین مبین اسلام مشرف ساخته بود، ازان جهت

به (سلطان شهاب الدین غوری) مشهورومعروف گردید. چنانچه محمداً ترا هیم شابت به نام سلطان شهاب الدین کتاب تاریخی یی را به طورمستقل وخاص مرتب نموده ودرسال (۱۳۴۴ هـ ۰) به تیراژیک هزارجلددرکابل به چاپ رسانیده است .

بالاخره سلطان مذکور، به روزسوم ماه شعبان سال (۶۰۲ هـ ۰) درمنزلش به دست ملحدین کوکهران به شهادت رسیدودردهك غزنی مدفون شد.

ساحهٔ مملکت سلطان معزالدین محمد غوری اراضی وسیعی را درقلب آسیا حفظ کرده، حدود شاهنشاهی غوری را درهندوستان تا سواحل گنگا امتداد داد وغرباً تا اقصای خراسان وخوارزم و نیشاپوروسعت داشت وجنوباً به بحیرهٔ عرب می پیوست . حکمدارا ن اودرممالك زیردست اینها بودند.

ملك ضیاءالدین درغور، ملك تاج الدین زنگی درگردیز، ملك حسام الدین کرماج درملتان، ملك قطب الدین ایبك درلاهور، ملك تاج الدین یلدز درغزنه وکرمان، ملك ناصرالدین قباجه درسند،

سلطان بها والدین سام در بامیان، سلطان غیاث الدین محمود در فیروزکوه و ملک تاج الدین حرب درسیستان .

وزرای معروف وی ضیاء الملک، مؤیدالملک محمد محمد عبدالله سنجری وشمس الملک عبدالجبار گیلانی بودند. قاضی ممالک او صدر شهید نظام الدین ابوبکر و سید شرف الدین ابوبکر بن صدرشهید و قاضی لشکر او شمس الدین بلخی بود.

نظر به قول اسمعیل خزانه دار — که منهاج سراج جوزجانی در کتاب خود از ان ذکر میکند — در خزانه غزنی تنها از جنس الماس یکهزار و پنجصد من موجود بود، دیگر داشته های خزانه را برهمین با یدقیاس زد.

آرامگاه ابدی سلطان غازی معزالدین محمد غوری در ولسوالی اندړ ولایت غزنی میباشد که محمد ابراهیم خلیل لوحه مزار ورا نوشته است وقبل از ان زیارتش به نام سلطان شهید معروف بوده است .

سلطان غیاث الدین محمود

وقتیکه سلطان غیاث الدین محمد سام از دنیا رحلت نمود، به نام (ماه ملکه) یک دختر و به نام (غیاث الدین محمود) یک پسر داشت. ماه ملکه دختری فاضله و حافظهٔ قرآن کریم بود، اخبار شهادت امامان را سراپا مطالعه داشت و سالانه یک مرتبه ذریعهٔ دو رکعت نماز قرآن عظیم الشان را ختم مینمود. وی از دنیا بکر رفته است، و علاوه از طبقات ناصری در کتاب (پشتنی میرمنی) توصیف او شده است.

پس از وفات سلطان غیاث الدین، پسرش سلطان غیاث الدین محمود به تخت غور جلوس نمود. در جنگ خوارزم به کمک کاکای خود (سلطان معز الدین) دلاورانه جنگید و بعد از وفات معز الدین اداره امور غور را نیز به خوبی انجام داد.

وی علاوه برا ینکه دارای بذل و کرم و سخاوتمندی فراوان بود، عیاش نیز بود. در خزانهٔ پدرش علاوه برا جناس ظریف و قیمتی دیگر، چهار صد بار شتر زر سرخ موجود بود که به داخل هشتصد صندوق نهاده

شده بود، که او همه را برای مردم بخشش کرد. همه روزه مردمان را نان میداد و پس از آن قدری از اجناس قیمتی را نثار شان مینمود.

برادرخوارزمشاه به نام علیشاه نزد وی محبوس بود، که بالاخره خدمتگاران علیشاه شب سه شنبه هشتم ماه صفر سال (۶۰۷ هـ. ق.) از راه بام خانه داخل شده او ورا به شهادت رسانیدند. مدفن او در شهر هرات در منطقه، گذرگاه موقعیت دارد.

سلطان بهاؤالدین سام

پسر سلطان غیاث الدین محمود شهید به نام سلطان بهاوالدین به سن چهارده سالگي از طرف امرای غور به سلطنت جلوس کرد. سلطنت او دوام نکرد زیرا علاوالدین بن جهانسوز - خوردترین فرزند او - که از دست پسران کاکا وعم زاده گان خود به خوا - رزمشاهیان پناهنده شده بود، دعوای سلطنت غور را نمود و به کمک سلطان محمد خوارزمشاه تخت فیروز کوه را گرفت وتمام خانواده بهاوالدین سام و وتابوت سلطان محمود را که به طور موقتي در فیروز

کوه دفن بود، به هرات نقل داد، تا آنکه همه نیست ونابود شدند.

سلطان علاؤالدین آتسز

وی پسر خورد سال بود، که عموزادگانش به وی موقع نداده بودند وازین سبب نزد خوارزمشاهیان پناهنده شده بود. تا آنکه با فوجی از هرات آمده وتخت فیروزکوه را تصاحب نمود.

وی شخصی عالم وعادل بود، کتاب صلاة مسعودی — درعلم فقه — را حفظ داشت.

بالاخره ملک نصیرالدین حسین یکی از امرای غوراز غزنی آمد وتوسط گرزی که برسراو وارد کرد هردو چشمش از حدقه برامد وکشته شد. او را درجوار قبرستان شنسبیان دفن نمودند.

سلطان علاؤالدین محمد بن ابی علی

این شخص که قبلاً ضیاءالدین نام داشت، از خاندان غوریها بود، مگر سلطنت غوریها را برای خوارزمشاهیان تسلیم کرد وخودش فراری خوارزم شد.

وی عمارت قبرخودرا درنزدیك مقبرهٔ شیخ بایزید بسطامی آماده ساخته بود. پس از وفاتش طبق وصیت خودش جنازه‌اش را به خوارزم آورده ودفن نمودند.

این معلومات به ملاحظهٔ تاریخ کشکول سلیمی چاپ تاشکند، تاریخ غوریان چاپ کابل، تاریخ مختصر افغانستان (جلد اول) چاپ کابل، تاریخ طبقات ناصری، افغانستان درشاهنامه چاپ ایران افغانستان درمسیرتاریخ چاپ کابل، سلطان شهاب الدین چاپ کابل وخورشید جهان به دست آمده است.

شاه حسین (شهزادهٔ غور)

به (ص ۲۰۷) تاریخ خورشید جهان تالیف شیر محمد ابراهیمزی، چاپ لاهور، آمده است:

دروقت خلافت ولیدبن عبدالملك بني امیه، حجاج (سپهسالار وی) به غورلشکرکشي میکند، اهالي غوربه هرطرف فراری شده وازمنطقه هجرت می کنند، منجمله شاه حسین شهزادهٔ غورکه نسب وی به ضحاك ماران میرسد، نیزبه طرف شرق هجرت میکند

اتفاقاً به خانهٔ شیخ بیت پناهنده میگردد. درجبین اوعلایم شجاعت ودلیری وخاندان شاهي مشاهده میشودوهم ذریعهٔ یك نفر(کاغ) نام صحت نسب وی ازغورتصدیق وآورده میشود. شیخ بیت دخترخود (بي بي متو) را به حبالهٔ نکاح اودرمی آورد واز بي بي متودوپسربه دنیامی آید، پسراول غلجي وپسردوم ابراهیم مشهوربه لودی . بي بي مهي، نامه دخترکاغ را - که تصدیق نسب اوراازغورآورده بود - نیزبه عقد نکاح خویش می آورد، که بنام سروانی یك پسرازوی متولد میگردد.

اسمای اولادهٔ هرپسرشاه حسین غوری درتاریخ خورشید جهان درج است . برخی ازفرزندان معروف وی اینها اند:

اولادهٔ غلجی بن شاه حسین غوری

غلجي سه پسرداشت ،به نامهای توران ،ابراهیم وایواره . توران دوپسرداشت ،به نامهای باروبا - بو،هوتك وتوخي پسران بابوبودند، فرزندان معروف آنها عبارتند از: ملکیار،دولتیار، یوسف ،

عرب ، حسین، اڅک ، قطب ، جلال الدین ، سالم خان ، شاه عبدالعزیز، عبدالقادر، شاه اشرف ، حاجی عبدالرحمان مشهور به (رنگوخان) ، شیرشاه ، حاجی میرویس خان مشهور به (میرویس نیکه) .

حاجی میرویس خان از دست ظلم گرگین خان عازم خانه کعبه میشود ودر مدینه منوره به بارگاه خیرالبشر رفته چنین میگوید:

ای پیامبر اسلام فریاد ملت مظلوم مرا بشنو قومم بربادشد، افغانها خودرا به نامت فدا میسازند، مرگ وزندگی ما دررا ه اسلام است، گرگین ظالم را از حکمروایی بالای افغانها دورکن ، اشکم مریز به دربارتو ایستاده ام ، قومم درآتش ظلم سراسر سوخت ، به ما نگاهی بفرما ، تا به کی پیش ظالم ذلیل باشیم .

بالاخره دعای وی مستجاب میشود، وشب حضرت ابوبکرصدیق (رض) را با حضرت عمرفاروق (رض) درخواب میبیند، که از طرف پیامبر (ص) مژده رهایی قومش را از چنگ گرگین خان میدهند، وبرایش میگویند ای ریش سفید قوم زیاد ملتم مکن ، قومت نجات یافت ، به وطن خود مراجعه کن .

مطلب فوق از (ص ٦٢ - ٦٧) پته خزانه، تالیف محمد هوتك اقتباس شده است.

اولادهٔ ابراهیم بن علجی

ابراهیم به نامهای مجیب وموسی دوپسر داشت اولاده، مجیب احمدزی، صالح خیل، باستانیزی، اکاخیل، بازی خیل، بابکرخیل، معروف خیل، کروخیل مغل خیل، دینارخیل، عمرخیل، عیسی خیل وسرمست خیل اند. واولادهٔ موسی سهاك، اندړ، تره کي، خدر خیل، گداخیل، پنج پای، توتاخیل، اوریاخیل، لکن خیل، یوسف خیل، جبارخیل، سید خیل، وهمت خیل میباشند.

اولادهٔ ابراهیم ملقب به لودي

سیاني، نیازی، حسن خیل، عمرخیل، شاهوخیل، احمد خیل، سلطان شاه، ملك فیروز، سلطان بهلول لودی، سلطان سکندر، سلطان ابراهیم، شیرشاه سوری، اسلام شاه وفیروزشاه. همهٔ اینها اشخاص نامدار بوده درهندوستان ومرکزآن دهلي اضافه از هشتاد سال زندگي آبرومندانه نموده اند.

سروان بن شاه حسین غوری

به (ص ۲۳۳ - ۲۳۶) خورشید جهان ، اولاده ، سروان داخل شجره وتفصیل روحانیت وخانزادگی آمده و تذکرداده شده که دروقت انگلیسها لقب نوابی به آنها داده شده است ، وآنها عبارتند از:

بلی ، سنی ، سریبال ، احمد جوانمرد ، شیخ سلیمان دانا ، شیخ ملیح قتال ، شیخ بایزید دریا ، شیخ علی شهباز ، شیخ احمدزنده پیر ، شیخ صدرجهان یا شیخ صدرالدین قتال ، شاه سکندر ، اختیارخان ، ولی محمد خان ، خواجه خضرخان ، جمال خان ، اسدالله خان ، عطاوالله خان ، وزیرخان ، نواب امیرخان ، نواب محبوب علیخان ، نواب سکندرعلیخان ووزیرخان .

قبلا این قوم به نام خانی منسوب بودند ، که درزمان انگلیسها لقب نوابی به آنها داده شده . نواب امیرخان درسنه ، (۱۸٤٦م) فوت نمود وبه جای وی فرزندش نواب محبوب علیخان تعیین شده . در آخرسال (۱۸۵۷م) اونیزفوت نمودوپسرش نواب سکندرعلیخان مالک ریاست گشت ، دونیم لک روپیه معاش داشتند که مبلغ یک لک ازسکندرعلیخان وبقیه تقسیم برادرهای اومیگردیده .

چهار ایماق ، از قبایل غور

درکتاب غیاث اللغات ، ایماق به معنای طایفه آمده است، در دایرة المعارف آریانا (چاپ کابل) ایماقها را به نامهای جمشیدی ، فیروزکوهي ، تایمني وسوری تذکر داده شده. در تاریخ کشکول سلیمي (چاپ تاشکند) کشته شدن دین محمد خان (شاه بخارا) ذریعه طایفه ایماق وانمود گردیده است .

به (ص ۱۳۵) تعلیقات پته خزانه چهار ایماق مشهور جبال غور (سوری ، تایمني ، فیروزکوهي وجمشیدی) را ازسکنه باستاني غوربیان میکند. درکتاب جغرافیای بشری زمان امان الله خان نیز از چهار ایماق یادآوری شده است . جغرافیای تاریخي بارتولد، چاپ ایران به (ص ۱۳۳) تذکارمیدهد، که درقرون وسطي درکوهستانهای مرکزی افغانستان قبایل آریایي به نام ایماقها (جمشیدی ، فیروزکوهي ، تایمني وسوری) پدید آمدند، که سلسله مقتدر غوریان را بنا گذاشتند.

به (ص ۳۵) کتاب تیمورشاه درانی آمده ، که مردم ایماق هرات تیمورشاه درانی را عوض احمدشاه بدالي

به سلطنت رسانیده اند.

به (ص ١٤) تاریخ غوریان، تالیف عتیق الله پژواك (چاپ کابل) بودوباش ایماقها را درحصه، شهرك غورچنین تذکردادهاست:

ایماق جمشیدی پانزده هزارخانهوار، ایماق فیروزکوهي هشت هزارخانهوار، ایماق تایمني اضافه ترازپانزده هزارخانهوار وایماق سوری دوازده هزار خانهوار.

درکتاب رهنمای قطغن، تالیف برهان الدین کشککي که درزمان پادشاهي امان الله خان درخان-آباد- مرکزقطغن آن وقت - بهچاپ رسیده است، سکونت ایماقها را درکندز، بغلان وتخارنشان داده و درج نقشه وکوروکي نموده است.

نویسنده، رساله، هذا درزمان سلطنت ظاهرشاه درموزیم کابل بهداخل یك نقشه، جغرافیای بشری قبایل افغانستان، سکونت ایماقها را مشاهده نموده بودم که درکوهساران غور، ارزگان، هرات وبادغیس دیده میشد. چند سال قبل دراشرقحطي وخشکسالي ایشان ازمناطق چغچران، جوند، سنگچارك، بلچراغ وفاریاب آمده وخودرا ایماق میگفتند.

درمرکزفاریاب ایماقهای فیروزکوه موجودیت دارند،که به نام کوهي مشهورا نده درشهرکندز گذری به نام فیروزکوهي موجود است وملا عبدالله حاجي محمدرحیم خان وارباب عبدالغفورخان ایماق فیروزکوهي میباشند. درشهرخان آباد نیزگذری به نام فیروزکوهي موجودیت دارد.

ایماقها همه ازنژاد ضحاك ماران ویا شنسباني وشیشاني اند،مگربرای بدست آوردن قدرت درکوهساران غور،فیروزکوه ،بامیان و...پراگنده شدند، چنانچه بسطام سوری دربامیان (مرکزباستاني شهرضحاك وشهرغلغله)- که قدامت تاریخي بیشتر ازپنجهزارسال دارند - میزیست.

ازجمله هفت پسرعزالدین حسین غوری ،برای ملك فخرالدین مسعود،بامیان رسیده بود. این مرکز تاریخي ومحل باستاني را ،ازنقطه نظربزرگي واحترام به وی واگذا رشده بودندوتا جبال شغنان قلمرو داشت . میتوان گفت که چهارطایفه ،اولادیك نفر سوری دربامیان بودند،که عبارتنداز: جمشیدی در تیوره ،فیروزکوهي درفیروزکوه وتا یمني درتمران ازان حیث چهارا ایماق تشکیل شدند.

دراثر لشکرکشیهای یونانیان درافغانستان، لشکرکشیهای فارسیان، لشکرکشیهای کوشانیان، لشکرکشي یفتلیها ازشمال شرق افغانستان، سامانیان ازشمال، سلجوقیان وخوارزمشاهیان، مغلهای چنگیزی ازشمال جیحون، عربها ازغرب وبالاخرتیموریان گورگاني که هرکدام سیل آسا وارد خاک افغانستان شدند، برخی ازین اقوام به طرف هندرفته ودرآنجا تغییر کردند، چنانچه بعضی از قبایل عرب که درصفحات شمال افغانستان مسکن گزین شده اند، به زبان دری یا ترکي حرف میزنندویا آن عده ازعربها که در کابل، پغمان، لغمان وجلال آباد مقیم شدند زبان شان پشتوگردید ویا هم بلوچهای بلوچستان درقندهار آمده زبان پشتوا ختیار نمودندودررستاق تخار به زبان دری سخن میگویند ویا طاهریان فوشنج اصلاً دری زبان بوده اند کنون درعلي آباد کندز آمده و زبان پشتو اختیار نموده اندویا مردمان غورازخاندان ملک فخرالدین مسعودوملک شمس الدین بامیاني درلغمان، کنرها وننگرهار رفته پشتوزبان شده اند. ویا تیموریان درجلال آبادرفته به زبان پشتوتکلم مینمایند، ویا هم تیموریانی که از

دودمان بابرشاه بودندوبه نام بابریان مشهور اند، درهندرفته وزبان اردوا ختیارنموده اند، ولی شکل وقیافه، همه بجاست وبه نام قبایل خویش یادمیشوند. چنانچه اجداد سلطان محمود غزنوی ازنژاد اکاسره بودندکه درفتوحات اسلام به توران زمین رفته وترك شدند، وا پس به افغانستان آمده دری زبان شدند.

اگر ایماقها به طرف هندرفته ونظربه تاثیرات لسانی آن محیط زبان اردوا ختیارکردند، بازهم نام قبایل آنها بجاست. ایماقهای فیروزکوهي درزمان خلفای بني امیه وخصوصاً ولیدبن عبدالملك وسپهسالارحجاج ازملك غورهجرت نموده ودرشرق کوه چونغرمسکن گزین گردیدند. ازین سبب این منا-طق به نام غوری چي ودهنه، غوری مسمی گردید.

چهاربرادرما لدار درجنوب دشت کیله گي ودوشي دردره، لرخاب جای گرفتند. آنکه درسرچشمه، آب جای گرفت اولاد او آب سرینه شد، برادری که درقوطن رمه، گوسفند بودوباش کردورته بلاقي شد، برادری که دردره، سجان مسکن گزین گردید اولاده اش مسمی به سجاني گردید وبرادربزرگشان که دردره، لرخاب

سکونت اختیار نمود ولادهاش لرخابي شد.

درکتابی که محمد عثمان صدقي تالیف نموده ودرسال (١٣٥٤ هـ.) درکابل بهچاپ رسیده در(ص ٨٨) آن لخراب (لرخاب) ازتوابع بامیان آورده شده است.

در(ص ٢٥) چراغ انجمن، تالیف عبدالحکیم ولوالجي، چاپ دهلي، سال (١٣٠٩ هـ.)، لرخاب ازنواحي بغلان معرفي شده ودران چندنفرازعلماي سجاني و لرخابي معرفي شده، که منجملهازدونفرشان قرار ذیل یادآوری مینماییم.

عبدالحکیم سجانی

ابن عبدالله بن سلمه بن عبدالرحمن (سجاني) معدن عقلیات ومخزن نقلیات علامه یی است جامع عجایب وغرایب. وی مصاحب حضرت امام اعظم ابوحنیفه (رح) بود ودرعلم فقه شهرت ــــــ فراوان داشت، ازانروبه وظیفهٔ قضا موظف بوده. روایت کتاب (فقه اکبر) راازامام ابوحنیفه (رح) اونموده است واهالي تخارستان، قطغن وبلخ علوم فقه و حدیث را نزد اومی آموختند.

این دانشمند گرانقدر را احترام شبه مثل ابن مبارک بود وهردو از تباع تابعین اند. عبدالحکیم بن عبدالله از کثرت اعتبارش در آن عصر مدت شانزده سال در بلخ قاضی بوده است. وفاتش در سال (۱۹۹) هجری رخ داده ومقبره اش در بلخ موقعیت دارد.

ابوجعفر لرخابي

ابوجعفر محمد بن حسین لرخابي نزد امام ابو سهل علم فقه آموخته، سپس به بخارا رفته وعلم حدیث را نزد قاضي حسین مروزی فرا گرفت ودوباره به خراسان آمد.

وفات وی درسنه (٥٠٤ ه.) رخ داده است.

ایماق فیروزکوهی درولایات قطغن

چنانچه قبلاً تذکر رفت، درکوهسار لرخاب چهار برادر مسکن پذیرشدند واولادهٔ آنها درین نواحي پراگنده شدند، که اینک مواضع زندگاني آنها را چنین شرح میدهیم:

۱ ـ آب سرینه: درقریه های چهارده، یرم وشیخ جلال ولسوالي نهرین ولایت بغلان وقریهٔ جرگذر

ولایت کندز.

۲ - ورته بلاقي : درقریه‌ٔ انگوربا غ ،گم کول، مجر،حضرت سلطان وشهرا مام صاحب ولایت کندز و قریه‌ٔدهنه‌ٔغوری ولسوالي پلخمری وقریه‌ٔخواجه بولك ولسوالي خان آباد.

۳ - سجاني : درقریه‌ٔ پرچه دشت وشهرخان آباد وقریه با یکه تاش ولسوالي امام صاحب ، آلچین ، کنم وعسقلان مرکزکندز،قریه سجاني علیا وقریه سجاني سفلی مربوط ولسوالي چهاردره‌ٔولایت کندز.

٤ - لرخابي : قریه‌ٔسنگ پران ولسوالي اندراب ،قریه ها ی دهنه غوری وکیله گي به شمول شهر پلخمری . قریه‌ٔبا ی سقال،آبقول،ده ملا خال محمد وقره برق ولایت بغلان .

قریه ها ی قاسم علي ،خیل گدا ،رمضاني ،قرم قول ،حاجي امامیار،حاجي چوچه رئیس ،عرض بیگي، حاجي امان الله،پل خشتي،ا رباب نظر،ملا ایرگش ، چمچق جر،ا رباب رحمت ،احمد پهلوان ،ملا سیدا حمد، حاجي سبزعلي،حاجي محمد جان،آته گل مراد،حاجي امام قل،محمد نظر،شاه محمد،ایشان سید انور و محمدالله‌خزانه‌دا رمربوط علاقه‌داری علي آباد

ولایت کندز.

قریه قصاب مربوط ولسوالي چهاردره، ولایت کندز،

قریه های چرمگری، شوره خاك، غرمه تپه، گل تپه،

عسقلان، آلچین وباغ میری به شمول شهرکندز.

قریه، مجر، پایکه، قرغان تپه، تاش گذروقرغز

ولسوالي امام صاحب.

قریه، جنت باغ وآقتاش ولسوالي خان آباد وقریه

های ینگي قلعه ودرقد ولایت تخار.

- پایان -

فهرست مآخذ

١ ـ محمد هوتك ،پته خزانه ،کابل، ١١٤١ هـ .

٢ ـ محمد ابراهيم ثابت ،سلطان شهاب الدين غوری ،کابل، ١٣٤٤ هـ .

٣ ـ عتيق الله پژواك ،غوريان ،کابل، ١٣٤٥ هـ .

٤ ـ صديق رشتين ،شيرشاه سوری ،کابل، ١٣٣٤ هـ .

٥ ـ پوهاند عبدالحي حبيبي ،تاريخ مختصرافغانستان ،کابل، ١٣٤٦ هـ .

٦ ـ احمد علي کهزاد ،افغانستان درشاهنامه ،کابل، ١٣٥٥ هـ .

٧ ـ بارتولد ،جغرافيای تاريخي ايران ، ١٩٢٨ م .

٨ ـ عبدالحکيم ولوالجي ،چراغ انجمن ،دهلي، ١٣٠٩ هـ .

٩ ـ دارالتاليف ،جغرافيای بشری افغانستان ، کابل .

١٠ ـ منهاج سراج جوزجاني ،طبقات ناصری ،کابل، ٦٥٨ هـ .

١١ ـ شيرمحمد ابراهيمزی ،خورشيد جهان ،پنجاب ، ١٣١١ هـ .

١٢ ـ ملامحمد قاسم ،تاريخ فرشته ،هند .

١٣ ـ سليمي ،كشكول سليمي ،تاشكند،١٩٣١ م.

١٤ ـ مظفرشاه ،كسرانامه ،ايران ،١٩٢٠ م.

١٥ ـ ميرغلام محمد غبار ،افغانستان درمسيرتاريخ، كابل،١٣٤٢ هـ .

١٦ ـ ابن كثير ،البداية والنهاية في التاريخ، بيروت .

١٧ ـ ابن هشام ،سيرة ابن هشام ،بيروت .

١٨ ـ سيد علي فكرى ،گراف شجره،انبيا ،مصر،١٣٦٦.

فهرست موضوعات

موضوع	صفحه
۱ ـ مقدمهٔ مولف	۱
۲ ـ شجره نسب انبیاء (ع)	۳
۳ ـ محمد مصطفی (ص)	۳
٤ ـ هود (ع)	۳
٥ ـ صالح (ع)	٤
٦ ـ لوط (ع)	٤
۷ ـ شعیب (ع)	٤
۸ ـ موسی وهارون (ع)	٤
۹ ـ ذوالکفل (ع)	٥
۱۰ ـ الیسع (ع)	٥
۱۱ ـ یحیی (ع)	٥
۱۲ ـ یونس (ع)	٦
۱۳ ـ عیسی (ع)	۷
۱٤ ـ شجره نسب چهاریارکبار(رض)	۷
۱٥ ـ حضرت ابوبکرصدیق (رض)	۷
۱٦ ـ حضرت عمرفاروق (رض)	۸
۱۷ ـ حضرت عثمان ذوالنورین (رض)	۸
۱۸ ـ حضرت علي کرم الله وجهه	۸

موضوع	صفحه
۱۹ ـ فرزندان نوح (ع) وتقسیم زمین به آنها	۱۲
۲۰ ـ اولاد واحفاد حام بن نوح (ع)	۱۳
۲۱ ـ اولاد واحفاد سام بن نوح (ع)	۱٤
۲۲ ـ ضحاك ماران	۱٥
۲۳ ـ بسطام سوری	۱۷
۲٤ ـ سهراب (پادشاه کابل)	۱۸
۲٥ ـ رستم زال (نواسه ء سهراب شاه)	۲۲
۲٦ ـ برزوی دهقان (نواسه ء رستم)	۲٥
۲۷ ـ ماهوی سوری	۲٦
۲۸ ـ شنسبان	۳۰
۲۹ ـ امیرفولاد شنسبي	۳۱
۳۰ ـ بنجي نهاران	۳۲
۳۱ ـ ملك محمد سوری	۳۲
۳۲ ـ ملك ابوعلي بن محمد سوری	۳۳
۳۳ ـ امیرعباس بن شیث	۳۳
۳٤ ـ ملك قطب الدین حسن	۳٤
۳٥ ـ ملك عزالدین	۳٥
۳٦ ـ ملك قطب الدین	۳٥
۳۷ ـ بهاوالدین سام	۳٦